

## فصل سی و هفتم

## حدیث ثقلین

## 1

از آنچه تا کنون نقل کردیم روشن شد، که آنچه سزاوار بود، اتفاق بیفتد همان بود که اتفاق افتاد، و پیامبر (ص) آنچه را که منطبق و وظیفه، و اصول دینیش و شرایط مهمی که امت و دولت در بر گرفته بودند، و منطبق نیاز مسلمانان ایجاب میکرد، یعنی انتصاب مرجعی برای مسلمانان که مقاصد قرآن مجید و سنتهای صحیح نبوی را به آنها بیاموزد، انجام داد. تمام اینها بار مسؤلیتی به گردن پیامبر (ص) قرار مبداد تا پس از خود پیشوایی برای رهبری امت تعیین کند. این همان چیزی بود که انتظار معرفت و همان اتفاق افتاد. پیامبر (ص) به طرق مختلف مسلمانان را مطلع ساخت که پس از خود کسی را برای رهبری ایشان انتخاب کرده است. تا کنون چهار نوع از بیاناتی که پیامبر (ص) در آنها به مسلمانان ابلاغ کرده بود که علی (ع) پیشوای ایشان است نقل کردیم: آن گاه که او را دروازه شهر دانش قرار داد و اعلان کرد که هر کس قصد علم دارد باید از آن وارد شود. و در روز انجمن خانه به مردم اعلام کرد که علی (ع) برادر، وزیر، وصی و خلیفه اوست. و در موارد زیادی به ایشان اعلام فرمود، که علی (ع) در همه چیز جز نبوت، نسبتبه او، به منزله هارون نسبتبه موسی (ع) است. و به اطلاع مردم رساند که خداوند به او فرمان داده است که کسی نمیتواند در انجام وظیفه شرعی جز خود او یا علی (ع) اقدام کند. و اطاعت علی (ع) اطاعت از خدا و پیامبر خدا و نافرمانی علی (ع) نافرمانی خدا و پیامبر خداست. و پیامبر (ص) جز به وسیله وحی از جانب خدا چنین بیانات مهمی را بر زبان جاری نمیکرد، و گرنه چگونه امکان داشت اگر خداوند به وسیله وحی روشنی به او اطلاع نداده بود که علی (ع) هرگز در زندگی آیندهاش با امر خدا و تعالیم پیامبر خدا مخالفت نخواهد کرد، پیامبر (ص) اعلان کند که اطاعت علی (ع) اطاعت خدا و نافرمانی خداست. پس این عبارت خود متضمن رسالتی واضح است، و روشن است که آن پیام تحقق یافت، زیرا علی (ع) پس از پیامبر (ص) حدود سی سال زندگی کرد که در تمام آن مدت سیمای کوچکی از پیامبر بزرگ بود چون صد در صد پا جای پای پیامبر (ص) گذاشت و لحظهای در زندگیش با خدا و پیامبر خدا مخالفت نکرد.

آری تاکنون از چهار نوع از احادیث پیامبر (ص) سخن گفته ایم و هم اکنون از عبارتی دیگر از نوعی دیگر، سخن میگوییم که احادیث ثقلین را در بر دارد. البته مقداری از آن احادیث را در فصل دوم این کتاب در برابر خواننده قرار دادیم، و بار دیگر برخی و یا همه آنها را در فصلهای دیگر بیان کردیم. برای این که مطلب را برای خواننده دشوار نسازیم، دوباره آنچه را که از این احادیث در فصلهای گذشته مقابل او قرار داده بودیم، بازگو میکنیم و آنچه را که لازم است، از احادیثی که در پیش نوشتهایم، بر آنها مسافراییم.

امام ابو عیسی بن عیسی ترمذی در صحیح (سنن) خود از جابر بن عبد الله (انصاری) نقل کرده است که او گفت: «پیامبر خدا را موقع حج (حجۃ الوداع در سال دهم هجری) دیدم در حالی که سوار بر شتر زرد فامش بود، خطبه میخواند، شنیدم که میفرمود: «ای مردم، همانا من در بین شما چیزی را فرو گذاشتم که اگر بدانها چنگ بزنید هرگز گمراه نخواهید شد: آن چیز عبارت است از کتاب خدا و عترتم، خاندانم.» (1) ابن جریر، ابن عاصم، محاملی در امالی خود و ابن راهویه به نقل از علی (ع) روایت کردهاند که پیامبر خدا (ص) فرمود: «هر کسی را که خدا و رسولش سرپرست اوست پس این (علی (ع)) سرپرست اوست. و من در میان شما چیزی را ترک گفتم تا وقتی که بدان چنگ زنید هرگز پس از آن گمراه نشوید و آن چیز کتاب خداست که یک سر آن به دست خدا و یک سر دیگرش به دست شما و دیگر خاندان من است.» (2). و ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده است که پیامبر خدا (ص) فرمود: «براستی که در میان شما چیزی را باقی نگذارم تا وقتی که بدان چنگ زدهاید، بعد از من هرگز گمراه نمیشوید، یکی از آن دو بزرگتر از دیگری است: کتاب خدا ریسمانی کشیده از آسمان تا زمین، و عترت من خاندانم، و هرگز از یکدیگر جدا نمیشوند تا در کنار حوض کوثر به من باز گردند، پس بنگرید چگونه به جای من در باره آنها رفتار خواهید کرد.» (3) ترمذی گوید: «و در همین باب از ابوذر، ابو سعید، زید بن ارقم و حذیفه بن اسید...» و حاکم از زید بن ارقم روایت کرده است که او گفت:

هنگامی که پیامبر (ص) از حجۃ الوداع برگشت و در محل، غدیر خم فرود آمد، دستور بر پا کردن سایبانهایی بزرگ صادر کرد، سایبانها بر پا شدند (زیر سایبانها تمیز شد) آنگاه فرمود: «گویی که مرا طلبید هاند و من دعوت حق را لبیک گفتهام. در میان شما دو شیء گرانبهتر باقی نگذارم که یکی از آنها بزرگتر از دیگری است: کتاب خدای بزرگ و عترتم، خاندانم، پس نگاه کنید بعد از من با آنها چگونه رفتار خواهید کرد، زیرا آنها هرگز از هم جدا نمیشوند تا این که کنار حوض بر من باز گردانده شوند...» (4) و نیز حاکم از زید بن ارقم نقل کرده است که پیامبر (ص) در ضمن آنچه روز غدیر خم ایراد کرد فرمود: «ای مردم من در میان شما دو چیز نگذارم که اگر از آنها پیروی کنید، هرگز گمراه نمیشوید، و آن دو کتاب خدا و خاندانم عترت من

5) «است...»

مسلم در صحیح خود از زید بن ارقم روایت کرده است، او گفت: «پیامبر خدا (ص) در بین مکه و مدینه در موضع آبی که خم نامیده مشد، میان جمعیتبیاخاست و خطبه خواند، خدای را سپاس گفت و به موعظه پرداخت، سپس فرمود: «اما بعد: هان ای مردم، من هم بشری هستم، نزدیک است که پیک خداوندی به سراغم بیاید و دعوت حق را لبیک گویم. من در میان شما دو شیء گرانقدر میگذارم، نخست کتاب خدا، که در آن هدایت و روشنی است، پس کتاب خدا را بگیرید و به آن چنگ بزنید. وانگهی تاکید بر کتاب خدا و تشویق بر آن کرد، سپس فرمود: و خاندان (من، من شما را به یاد خدا مانندازم در باره خاندانم. [سه مرتبه این جمله را تکرار کرد]»<sup>6)</sup>

هر کس در روایت مسلم به نقل از زید دقت کند، نقصی در آن میابد. در اول حدیث نقل کرده است که پیامبر (ص) دو شیء گرانقدر باقی گذاشت و گفت: نخست کتاب خدا و موقعی که به ذکر خاندان خود میسرشد، مناسب بود که بگوید: دومین آنها، و یا بگوید: و دیگر، ولیکن او چنین نگفت، بلکه فرمود: و خاندانم و بعد سه مرتبه مردم را درباره خاندانش به یاد خدا انداخت. و سزاوار بود که علت را در مورد به یاد خدا انداختن ایشان در باره خاندانش سپس از گفتن علت واداشتن بر پیروی از قرآن نیز بگوید. زیرا که در مورد قرآن علت را چنین بیان کرد که قرآن هدایت و روشنی است، با این که پیامبر (ص) نیازی به یاد آوری هیچگونه دلیلی مبنی بر ضرورت پیروی از قرآن نداشت. زیرا هر مسلمانی مدانست که هدایت و روشنی در قرآن است. و آنچه سزاوار بود که دلیل آن را یادآوری کند، همان یادآوری مردم در باره اهل بیتبود. پس دلیل تذکر مکرر و مؤکد چه بود؟

آیا به این جهت بود که ایشان خویشاوندان پیامبر (ص) بودند، در حالی که او از حقیقت قرآن پیروی نکرد؟ و قرآن جز به تقوا کسی را بر کسی امتیاز نمیبخشد پس چگونه پیامبر (ص) ایشان را از دیگران امتیاز بخشد، در صورتی که از دیگران پرهیزکارتر و داناتر نیستند؟ یا این که پیامبر (ص) خواسته است مسلمانان همان طوری که به قرآنچنگ میزنند به اهل بیت او نیز توسل جویند، زیرا پیروی اهل بیتباعث ایمنی از گمراهی است؟ و این همان چیزی است که ترمذی، حاکم و تعداد زیادی از روایان از قول زید نقل کردهاند که او نقل کرد که پیامبر (ص) در بیان خود اعلان فرمود که: پیروی از قرآن و عترت باعث ایمنی از گمراهی است و قرآن و عترت از یکدیگر جدا نمیشوند تا کنار حوض بر من وارد شوند. و آنچه به نظر میسرشد این است که مسلم و امام احمد از زید به سند خود از یزید بن حیان روایت را نقل کردهاند و او در زمان عبید الله بن زیاد بوده است. و ابن زیاد دشمن خاندان پیامبر و قاتل امام حسین (ع) بود. زید بن ارقم یا یزید بن حیان که روایت از او نقل شده است از قدرت ابن زیاد مترسید که تمام حدیث ثقلین را نقل کند، امام احمد در مسند خود، پس از نقل حدیث از یزید بن حیان از قول زید به صورتی که مسلم در صحیح خود نقل کرده است، میگوید: زید بن ارقم به او گفت

عبید الله بن زیاد دنبال من فرستاد نزد او آدمم، گفت: این احادیث چیست که تو از رسول خدا (ص) نقل یا روایت میکنی، ما در کتاب خدا نیافتیم که پیامبر (ص) در بهشت دارای حوضی باشد؟ زید گفت: پیامبر خدا (ص) برای ما از آن سخن گفته و به ما وعده داده است. (عبید الله بن زیاد) گفت: دروغ میگوی، تو پیر شده و عقلت را از دست دادهای. (زید) گفت: براستی که من آن حدیث را شنیدهام با دو گوشم و با سوبدای دلم از پیامبر خدا (ص) که مفرمود: هر کس بر من دروغ ببندد، نشیمنگاهش را از آتش جهنم پر کنند. و من بر رسول خدا دروغ نمیبندم. قبول نداشتن عبید الله بن زیاد وجود حوضی را برای پیامبر خدا در بهشت، میسراند که آنچه زید نقل کرده است شامل گفته پیامبر خدا در باره قرآن و عترت بوده است: «البته آن دو هرگز از هم جدا نمیشوند تا این که کنار حوض بر من وارد شوند.» ولیکن خونخواری بنی امیه مانع شده است تا یزید بن حیان آنها را نقل کند

امام احمد در مسند خود از زید بن ثابت روایت کرده است که پیامبر (ص) فرمود: «من در میان شما دو جانشین میگذارم: کتاب خدا و عترتم. پس بنگرید چگونه حقانها را پس از من رعایتخواهید کرد، هرگز آن دو از یکدیگر جدا نمیشوند تا این که در کنار حوض بر من باز گردند.»<sup>(7)</sup> سمهودی شافعی در «جواهر العقدين» همان طوری که در «ینابیع الموده» ص 40 آمده، نقل کرده است که ام سلمه همسر پیامبر (ص) گفت: «پیامبر خدا (ص) روز غدیر خم دست علی را گرفت و بحدی بلند کرد که سفیدی زیر بغلش نمودار شد. آن گاه فرمود: هر کس را که سرور و مولایش منم پس علی (ع) سرور اوست. و بعد گفت: ای مردم، میان شما دو شیء گرانقدر پس از خود به جا میگذارم: قرآن و عترتم و آن دو هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا این که کنار حوض بر من باز گردند.»<sup>(8)</sup> امام احمد از ابو سعید خدری نقل کرده است که رسول خدا فرمود: «نزدیک است که دعوت حق را لبیک گویم. و من در بین شما دو شیء گرانقدر میگذارم، کتاب خدای بزرگ و عترتم، خاندان من. و خدای مهربان دانا به من خبر داد که آن دو هرگز از هم جدا نشوند تا کنار حوض بر من باز گردند. پس توجه کنید که پس از من درباره آنها چگونه رفتار خواهید کرد.»<sup>(9)</sup> ابن کثیر در کتاب البدایة و النهایة (ج 5 ص 209 و ج 7 ص 348) از حذیفه بن اسید نقل کرده است که پیامبر خدا (ص) فرمود

و من از شما موقعی که بر من وارد شوید، از آن دو گرانقدر میپرسم پس توجه کنید که پس از من در باره آنها چگونه رفتار خواهید کرد. ثقل اکبر، همان کتاب خداست و سیلهای که یك...»

طرف آن به دست خدا و طرف دیگر به دست شامست پس خود را بدان بیاویزید، تا گمراه نشده و دگرگون نگردید. و ثقل اصغر، همان عترتم، خاندان من است. بر آستی که خدای مهربان و دانا خبر داد که آنها هرگز جدا نمیشوند تا کنار حوض بر من وارد گردند.» و این حدیث را ابن عساکر از حذیفه بن اسید نقل کرده است (10)

ما نقل کردیم که ترمذی در صحیح خود گفته است که حذیفه بن اسید از روایان این حدیث است. البته حدیث ثقلین را بسیاری از صحابه نقل کرده‌اند. و از آن روست که از جمله احادیث متواتره شمرده شده است. و یا دست کم از جمله احادیث مستفیضه‌های که صدورش از پیامبر (ص) قطعی است. احادیثی که از جهت مضمون شبیه حدیث ثقلین است، حدیث نجات میباشد. حاکم به سند خود آن را از ابوذر نقل کرده (و صحیح شمرده است) که او در حالی که در کعبه را گرفته بود گفت: «هر که مرا میشناسد پس میشناسد که منم. و هر کس نمیشناسد پس من ابوذر. از پیامبر خدا (ص) شنیدم که مفرمود: هان مثل خاندان من در بین شما بمانند کشتی نوح نسبتبه قوم نوح است. هر کس به آن سوار شد نجات یافت و هر که خود داری از آن کرد غرق شد.» (11)

خطیب مثل این حدیث را در ج 12 ص 91 تاریخ خود از انس نقل کرده است. و بزاز مانند آن را از ابن عباس و ابن زبیر آورده است. و نیز ابن جریر، از ابوذر و ابو سعید خدری همان گونه نقل کرده است. و همچنین ابو نعیم و ابن عبد البر، و محب الدین طبری و بسیاری دیگر این حدیث را روایت کرده‌اند (12). و مقصود از عبارت نبوی که در این حدیث آمده است همان است که در حدیث ثقلین مورد نظر بوده است

احادیث ثقلین و نجات بطور واضح دلالت دارند بر این که پیامبر (ص) امتش را بدون رهبری بعد از خود باقی نگذاشت. بلکه بدانها اعلان فرمود که رهبری امت در بین خاندان پاک اوست و پیروی و اطاعت ایشان باعث ایمنی از گمراهی است. و تردیدی نیست که پیروی از قرآن بر هر مسلمانی واجب است. همچنین پیروی از اهل بیت و حرکت در پشتسر آنان نیز فرض است. و از مهمترین واجبات امت این است که خود را از گمراهی نجات بخشد. و هر گاه پیروی خاندان پیامبر (ص) باعث ایمنی از گمراهی است پس بر امت واجب است که از آنها اطاعت کند و فرمان ببرد. و این احادیث روشنی دلالت دارند که گزینش پیامبر (ص) عترت خود را برای رهبری امت نه يك انتخاب بشری بلکه انتخابی الهی، مبتنی بر وحی و به دستور خداوند بوده است. پس پیامبر (ص) اگر مگوید قرآن و عترت هرگز جدا نمگردند. در قیقت خداوند مهربان داناست که به او خبر داده است که آنها جدایی ناپذیرند، تا کنار حوض بر او باز گردانده شوند

لازم به یادآوری است که این احادیث در بردارنده غیب گویی و اضحی است. زیرا پیامبر (ص) به عنوان يك بشر ممکن نبود که بداند اهل بیتش در آینده از قرآن جدا نخواهند شد، در صورتی که دو تن از اعضای خانواده اش (حسن و حسین) هنوز دو کودک خرد سال بودند. در حالی که حدیث تمام خانواده مورد انتخاب را شامل است، و کسانی از ایشان پس از وفات پیامبر (ص) به دنیا آمدند مانند امام زین العابدین علی بن الحسین، امام محمد باقر، و امام جعفر صادق و امامان دیگر از نسل امام صادق علیهم السلام

و بر آستی که آن پیام و خبر بطور کامل تحقق یافت، زیرا تمام این امامان الگوی پاک، دانش و تقوا بودند. و هیچ يك از ایشان حتی يك روز از قرآن جدا نشد. و بسیاری تصور کرده‌اند که حدیث ثقلین با حدیثی که دستور پیروی از کتاب خدا و سنت پیامبر خدا را میدهد، برخورد دارد. و این همان حدیثی است که در پیش نقل کردیم آن جا که گفتیم ابن هشام در سیره خود و مالک در الموطا نقل کرده‌اند که پیامبر (ص) در خطبه حجة الوداع خود فرمود: «...ای مردم در باره سخن من بیندیشید! من ابلاغ کردم. در میان شما چیزی را بر جای گذاشتم که اگر بدان چنگ برزید هرگز گمراه نمیشوید، امری است آشکارا: قرآن و سنت پیامبرش...» و شایسته گفتن است که این روایت مرسله است و سند درستی ندارد. و در حدیث بخاری و مسلم، کلمه سنت وجود نداشت و حدیث ایشان به ذکر کتاب خدا اکتفا کرده بود (به حدیث مسلم در کتاب حج جزء هشتم از حجة الوداع ص 184 مراجعه کنید). و عبارت آن چنین است: «و من در میان شما چیزی را باقی گذاشتم که اگر بدان چنگ برزید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا» و به هر حال مناسب این است که با این روایت همان طور عمل کنیم که اگر صحیح و از پیامبر (ص) صدور یافته بود، درباره معنی و مفاد آن بحث میکردیم

گروهی تصور کرده‌اند که دستور پیامبر (ص) در مورد چنگ زدن به قرآن و سنت و اعلان وی که چنگ زدن به آن دو باعث ایمنی از گمراهی است. به مقتضای این حدیث با دستور پیامبر (ص) در مورد پیروی از قرآن و عترت و اعلام آن حضرت که پیروی از آنها باعث ایمنی از گمراهی است. به مقتضای این دو حدیث. هیچ گونه برخوردی ندارند بلکه هر کدام مکمل دیگری است.

ما در فصل سی و دوم بیان کردیم که حدیث چنگ زدن به کتاب و سنت دلالت دارد بر این که قصد پیامبر (ص) این بوده است که مسلمانان از معلومات سنت و نه از مضمونهای آن و همچنین از هدفهای مشخص قرآن و نه از آنچه که به گمان، مورد نظر قرآن است پیروی کنند، زیرا پیروی از هدف احتمالی سنتها باعث ایمنی از گمراهی نیست، و بعضی از احادیث بیشتر وقتها با

بعضی دیگر برخورد دارند و آن گاه که هر دستهای از دانشمندان آنچه را که گمان میرد از آن احادیث درست است میپذیرد در صورتی که نظرها و عقاید در سند و دلالت آنها گوناگون است، رای همه این گروهها نمیتواند حق و درست باشد بلکه بعضی از آنها و یا همه آنها بر خطایند. پس ایمنی از گمراهی چه میشود؟ حتی اگر احادیث متعارض هم وجود نداشته باشد بلکه يك حدیث آن هم از نوع خبر واحد غیر متواتر نامعلوم باشد، باز پیروی از چنین خبری که درستی آن احتمالی است نمیتواند باعث ایمنی از گمراهی باشد. زیرا خبر احتمالی ممکن است با فرموده پیامبر خدا (ص) موافق نباشد. و بیشتر سنتها خبر واحد هستند نه متواتر و نه خبر مستفیض. و حتی آیات قرآنی که مقصود از آنها روشن نیست، پیروی از تائیلهای مختلفی که مفسران درباره آنها پیشنهاد میکنند، باعث ایمنی از گمراهی نمیشود. زیرا معلوم نیست که مقصود الهی کدام يك از آن تائیلها است. ما ببینیم که قائلان به جبر به ظواهر بعضی از آیات استدلال میکنند و معتقدان به اختیار و آزادی به ظواهر آیات دیگری تمسک میکنند. گروههای مختلف اسلامی با یکدیگر مجادله میکنند و هر کدام از آنها با دیگران به مخالفت برخیزند و هر يك از آن گروهها مدعای خود را به وسیله ظاهر آیه و یا روایتی موافق با نظر خود مورد تایید قرار میدهد. و هر يك از گروهها نسبت به آنچه اعتقاد دارد، حق است، اخلاص مورزد. پس کو آن ایمنی از گمراهی که پیامبر (ص) در صورت چنگ زدن به کتاب و سنت، به ما وعده آن را میداد؟ البته این در صورتی است که پیامبر (ص) به ما دستور داده باشد که به احادیث مشکوک و مقاصد مورد احتمال از قرآن، عمل کنیم. اما وقتی پیامبر (ص) به ما امر کند تا مطابق سنتهای معلوم و مقاصد مشخص قرآن عمل کنیم (و این همان چیزی است که ضامن واقعی در مقابل گمراهی میباشد) پس در حقیقت ما را به امری ناممکن امر فرموده است، زیرا که او احادیثی منظم و مشخص برای ما باقی نگذاشته است. و آن بخش از این سنتها که به وسیله تواتر معلوم و مشخص هستند، بسیار اندکند و تفسیر نبوی از قرآن کریم نیز برای ما به جا نمانده است.

و چون ما مدانیم، پیامبر (ص) به کاری که غیر ممکن است امر نمیکند، پس مسلم است که پیامبر (ص) برای امتش وسیلهای روشن برای شناختن حقایق سنتها و مقاصد کتاب خدا باقی گذاشته است. و این وسیله همان عترت اوست، یکی از آن دو شیء گرانبه که پیامبر (ص) برای امت باقی گذاشته است. و این همان چیزی است که حدیث نقلین بیانگر آن است. و در این صورت پس حدیث چنگ زدن به قرآن و سنن برخوردی با حدیث نقلین ندارد. بلکه حدیث نقلین مکمل حدیث چنگ زدن و مفسر آن است. و بدون حدیث نقلین، معنای حدیث چنگ زدن، دستور به امر غیر ممکن خواهد بود. و با حدیث نقلین، مفهوم حدیث اعتصام، دستور به انجام عملی ممکن خواهد بود. توضیح این که حدیث نقلین برای امت بیان میکند که اعضای عترت ظاهره منابعی آگاه به حقایق سنتها و مقاصد قرآنند. پس امت میتواند به وسیله ایشان آنچه را که بخواهد در صورتی که بخواهد از علم به امور دین به دست آورد، و هموست که باعث ایمنی امت از گمراهی است. و نیز همین است مضمون بیان پیامبر (ص) هنگامی که فرمود: «من شهر دانشم و علی دروازه آن است و هر کس آگاهی میخواهد باید از آن در وارد شود.» پس سخنان پیامبر (ص) در این مورد همگی هماهنگند و به يك مقصد توجه و به يك هدف نهایی نظر دارند و آن هدف الزام امت است به پیروی از اعضای خاندان پاک پیامبر که پس از او داناترین مردم به هدفهای کتاب و سنت هستند.

البته وجود کسی که عالم به حقایق سنتها است کم فایدهتر از تنظیم این سنتها برای مسلمانان نیست. بلکه وجود او از تنظیم سنتها برای مسلمانان سودمندتر است، زیرا اگر سنتها در زمان پیامبر (ص) تنظیم شده بود، آن گاه که وسیله چاپ وجود نداشت (بطوری که امکان نداشت، هزاران نسخه همگون صادر گردد که همه با هم هماهنگ باشند)، ممکن بود تغییراتی و مطالب زیادی بر آنها وارد شود. توضیح آن که سنتها مانند قرآن نیستند که از سخن بشر بالاتر است، و دیگران از آوردن همانند آن عاجزند. سخنان پیامبر کلام بشری است که دیگران نیز، میتوانند مانند آن را بگویند. و ممکن بود در زمانی که کتابها با دست نوشته میشد، نسخههای مختلف در يك زمان با زمان دیگر اختلاف پیدا کنند، و کم و بیش تغییرهایی بر آنها وارد شود. و از آن رو وجود مرجعی زنده که از نظر دانش و صداقت تضمین شده باشد سودمندتر از سنتهای تنظیم یافته است زیرا مرجع زنده میتواند آنچه را که مردم اشتباه نقل کنند، تصحیح کند و آنچه از گفتار پیامبر (ص) که فهم و درک آن برای مردم مشکل باشد توضیح دهد. در حالی که يك کتاب مدون نمیتواند چنین وظایفی را عهدهدار شود.

## 2

و از تمام این مطالب، اشتباه بسیاری از دانشمندان روشن میشود که تصور میکنند بین احادیث نقلین که فرمان به پیروی از قرآن و خاندان پیامبر (ص) داده و حدیث چنگ زدن به کتاب و سنن برخورد وجود دارد و مشکوشند یکی از دو حدیث را بر دیگری برتری دهند. شیخ محمد ابو زهره در کتاب خود «الامام الصادق» پس از این که احادیث نقلین و حدیث اعتصام بر کتاب و سنت را نقل کرده است، چنین مگوید: «ولیکن ما معتقدیم، کتابهای سنت که با لفظ «سنتی» بیان شده است، اطمینان بخشتر است از کتابهایی که با فظ «عترتی» روایت شدهاند.» شیخ ابو زهره این مطلب را علی رغم این که حدیث اعتصام «مرسل» است و اسنادش به پیامبر نارساست، بیان میکند. در حالی که احادیث نقلین متواترند و صدور آنها معلوم است. و بیشتر گفته شد که مسلم در جزء هشتم از صحیح خود روایت کرده است که پیامبر (ص) در حجة الوداع فرمود: «و من در میان شما چیزی به جا گذاردم که اگر بدان چنگ بزنید هرگز پس از آن گمراه نخواهید شد: کتاب خدا، که شما در مورد آن مواخذه خواهید شد...» و سنت را نام نبرده است و همین کار را شیخ بخاری انجام داده و کتاب را نام برده است و سنت را ذکر نکرده است. البته شیخ ابو

زهره نمونه‌های است از انبوه دانشمندی که پذیرفتن احادیث ثقلین بر ایشان دشوار استبا این که متواترند و حدیث متواتر قطعیت دارد و باید آنها را پذیرفت. این که پذیرش احادیث ثقلین بر توده دانشمندان دشوار منماید به دو علتبر مگرد

اول، این احادیث دلالت دارند بر این که پیامبر (ص) مخواستسته استخلاف در خاندان خودش باشد. البته این همان چیزی نیست که مورد نظر جمهور آن دانشمندان است

دوم، ایشان تصور کرده‌اند میان احادیثی که ذکر شد با حدیث چنگ زدن به کتاب و نتبرخوردی وجود دارد، و اشتباه بزرگ آنها همین جاست

براستی که ایشان به این مطلب نرسیده‌اند که اگر پیامبر (ص) مسلمانان را بر عمل به سنت فرمان داده باشد، در صورتی که سنت تدوین نیافته است این دستور به عمل ناممکن است، البته در صورتی که مقصود آن بزرگوار این باشد که ایشان عمل به واقعیت و قطعیت آن بکنند. اما اگر خواست آن گرامی، عمل به سنت احتمالی باشد که باعث ایمنی از گمراهی نخواهد بود

در صورتی که پیامبر (ص) مطابق آنچه که پیام این روایت است، مفرماید، مسلمانان اگر به کتاب و سنت چنگ بزنند هرگز گمراه نخواهند شد. در حالی که شیخ ابو زهره از خود فراموش کرده است، هنگامی که در باره این موضوع نظر خود را منوشته است. او معتقد بود که حدیث چنگ زدن به کتاب و سنت صحیحتر از حدیث ثقلین است چون کتابهایی که کلمه «و سنتی» را روایت کرده‌اند اطمینان بخش ترند تا کتابهایی که کلمه «و عترتی» را نقل کرده‌اند. و با آن که این ادعای او نابع است چون حدیث ثقلین را کتابهای معتبری مانند صحیح ترمذی، مستدرک حاکم (که خود او صحیح شمرده است و ذهبی نیز به دنبال وی با صحت آن موافقت کرده است) و مسند امام احمد نوشته‌اند. ما از آن مگذریم اما دوست داریم که وی را متوجه تناقض گویی او کنیم که غفلت وی باعث آن شده است

حدیث اعتصام مگوید: پیروی از کتاب و سنت مایه ایمنی از گمراهی است. پس اگر شیخ ابو زهره از کلمه «سنتی» سنتهای مظنون را در موضوع جدل خود، تصور کرده است، که آنها باعث ایمنی از گمراهی نمیشوند. پس او مخواستسته با سنتبه چنگ سنت و با حدیثبه چنگ حدیثبرود! و هر يك از دو حدیثی که به نظر ایشان با هم برخورد دارند، صلاحیت دارد تا برای عقیده يك دسته از مسلمانان دلیل قرار بگیرد. یکی از دو گروه ناگزیر در صورتی که دو حدیث بنا به عقیده آنان تناقض داشته باشند بر خطا خواهد بود. در حالی که هر دو دیشنت است. پس کو آن امانی که حدیث اعتصام وعده آن را به ما داده است؟

در حقیقت شیخ ابو زهره آن جا که از کلمه «سنتی» سنتهای معلوم را درک نکرده است، اشتباه کرده است، زیرا که آن قبیل سنتها باعث ایمنی از گمراهی و نیز موقعی که حدیث ثقلین را مرجوح دانسته است، در صورتی که این حدیث از سنتهای معلوم و متواتر است، مرتکب اشتباه شده است. و نیز آن جا که تصور کرده میان این دو حدیث برخورد وجود دارد مرتکب اشتباه شده است. او و بر سایر جمهور دانشمندان لازم بود که اگر حدیث اعتصام را صحیح بدانند، توجه کنند که حدیث ثقلین به عنوان يك مکمل ضروری برای حدیث اعتصام به کتاب و سنت است

پس برای این که معنای این حدیث درست مبود، ضرورت داشت که پیامبر (ص) مرجعی برای آموزش سنتهای تعیین مکرد، و این همان چیزی است که حدیث ثقلین بیانگر آن است. پیامبر (ص) به مسلمانان در این حدیث راهی را نشان داده است که بدان وسیله به شناخت هدفهای کتاب و مقاصد سنتهای نبوی مرسند. و شیخ ابو زهره به اعتراض قبلی خود اعتراضات دیگری نیز افزوده و گفته است: «و پس از تسلیم به درستی عبارت، مگوییم که (حدیث ثقلین) قطعی نیست بلکه افراد مورد نظر ایشان (شیعه) یعنی شش امام مورد اتفاق در نزد امامیه فاطمیون را مشخص نمکند. و آن حدیث تعیین نمکند که امامان مورد نظر از فرزندان امام حسین (ع) هستند نه امام حسن (ع)، همچنان که فردی از ایشان را نیز به این ترتیب مشخص نمکند. همان طوری که دلالت ندارد بر این که امامتبه صورت وراثت است، بلکه بر رهبری سیاسی نیز دلالت نمکند. و بیشتر دلالتبر امامت در امور دین و دانش دارد، و دلالتبر امامت در حکومت و امور دولتی ندارد. و هیچ ملازمهای بین رهبری فقهی و رهبری سیاسی وجود ندارد، زیرا پیامبر (ص) سر پرستی بعضی کارها را به شخصی واگذار مکرد که کمتر آگاهی فقهی داشته این دلیل که او از امتیازهای اداری بیشتر از مزایای فقهی برخوردار بود، پیامبر (ص) گاهی در غیاب خود کسی را در پست فرمانداری مدینه تعیین مکرد که هیچ سابقهای در فقه نداشت در صورتی که اگر سر پرستی با علم دین و بینش دینی وابستگی داشت، باید همه سران سپاه را در بر مگرفت، و این در مورد تعیین اسامه بن زید به ریاستسپاهی که در میان آنها ابو بکر و عمر (ابو، صدق نمکند. و بتردید اسامه بینش و دانش ایشان را نداشت» (13)

ملاحظه مکنید که تمام گفتار وی در سه موضوع خلاصه مشود

اول: حدیث ثقلین، امامان از خاندان پیامبر (ص) و ترتیب امامت ایشان را تعیین نمکنند. این گفته به این دلیل مردود است که بسیاری از احادیث ثقلین به نام علی بن ابی طالب صراحت دارد و او را به عنوان تنها مرجع بعد از پیامبر (ص) معرفی میکند که پیروی از او باعث ایمنی از گمراهی است. و تصریح در مورد علی (ع) به او صلاحیت میدهد تا مرجع بعد از خود را بر امامت تعیین کند. و همین طور [دیگر امامان]. اضافه میکنم که پیامبر (ص) اعضای خاندان خود را که معاصر وی بودند نام برده است. و در فصل دوم گذشت که سعد بن ابی وقاص روایت کرده پیامبر (ص) روز مباحله، علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) را با خود بیرون برد و گفت: بار خدایا اینانند خاندان من. و در حدیث ام سلمه نیز خواهی دید که پیامبر (ص) چنین مطلبی را بیان میکند.

دوم: این که حدیث ثقلین دلالت بر موروثی بودن امامت ندارد، و ما هم با او هم عقیده داریم. ولیکن پیروان اهل بیت معتقد به وراثت نیستند. و دلیل بر گفتار ما این است که قانون راتحکم میکند بر این که با بودن فرزند، برادر ارث نمبرد. در صورتی که شیعه اعتقاد دارند که امام بعد از امام حسن از فرزندان او نیست بلکه امام پس از او، برادرش امام حسین (ع) است. تنها چیزی که پیروان اهل بیت مگویند این است که امامت در خاندان پیامبر (ص) است. و هر امامی از ایشان هم مرجع پس از خود را بر اساس شایستگیهایش که وجه مشخصه او از دیگران است، انتخاب میکند، نه بر اساس این که فرزند او، و یا بزرگترین فرزند اوست.

### شیعه در مورد امامت، اعتقاد به وراثت ندارد

به نظر میرسد که برای استاد ابو زهره (همانند بسیاری از دانشمندان جمهور) مشکل است تصور کند که اهل بیت پیامبر (ص) شایستگیهای بیشتری از دیگر مسلمانان برای امامت داشتهاند. و او تصور میکند که پیروان اهل بیت، به امامت اعضای آن خانواده، به دلیل وراثت اعتقاد دارند! و شاید بتوجهی وی به احادیث ثقلین با همه فزونی آنها به این مطلب برگردد. از آن جا که او بعید شمرده است که اعضای این خاندان گرامی، شایستهتر از دیگران باشند، تصور کرده است که هدف احادیث ثقلین، امامت موروثی است، و او این فرصت را نداشته است که دلیلی را مورد توجه قرار دهد که بنا بر آن، پیامبر (ص) مسلمانان را ملزم به پیروی از اهل بیت خود کرده است، و آن دلیل این است که ایشان هرگز از قرآن جدا نمیشوند نه به سبب این که از خاندان اویند. و اگر شیخ ابو زهره، تعدادی از آیات سوره آل عمران را مورد توجه قرار مدهد، بر او دشوار نمیبود که امتیاز خاندان پیامبر (ص) را از نظر شایستگیهای ایشان برای رهبری در نظر بگیرد. در سوره مزبور این عبارت را میخوانیم: «خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر همه مردم جهان برگزید، نسل برخی را بر برخی ترجیح داد، خداوند شنوای داناست.» (14) و در همان سوره این عبارت را میخوانیم: «در آن جا زکریا پروردگار خود را خواند، گفت: پروردگارا از جانب خود نسلی پاکیزه به من مرحمت نما، براستی که تو شنونده دعایی، پس فرشتگان او را ندا در دادند، در حالی که میان محراب به نماز ایستاده بود، خدا تو را به حییی مژده میدهد، که تصدیق کننده کلماتی از جانب خدا، سرور، باز دارنده هوای نفس از شهوتها و پیامبری از شایستگان است.» (15) و آیههای دیگری از این سوره و سورههای دیگر که دلالت دارند بر این که خداوند از دودمان پیامبران و خویشاوندان ایشان اشخاصی را آفریده است که در آگاهی و اطاعت از خدا از دیگر مردم بالاترند. و بدان جهت خداوند آنان را بر دیگران اختیار کرده است. و در حقیقت آن پاداشی برای پیامبرانی که در راه هدایت مردم کوشش زیاد کردند، و یا استجابت دعای این پیامبران (ع) است، همان طوری که آیههای پیش از عبارت «و خدا شنوا و داناست» و عبارت دیگر: «براستی که تو شنونده دعایی.» گویای آن است.

در صورتی که محمد (ص) خاتم پیامبران و برترین آنهاست شایستهتر به پاداش الهی و استجابت دعاست. و پیامبر (ص) برای خاندان خود دعا کرده است. ام سلمه، همسر پیامبر (ص) نقل میکند، موقعی که این آیه نازل شد

خداوند اراده دارد تا پلیدی را از شما خاندان پیامبر (ص) برطرف کند و شما را بطور کامل پاک بدارد، «علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) به همراه او بودند، دنباله عباي خود را گرفت و با آن» روی آنها را پوشاند و بعد دستش را بیرون آورد و به طرف آسمان بلند کرد و گفت: «بار خدایا اینان خاندان من و ویژگان منند، پس پلیدی را از ایشان برطرف و آنان را پاک و پاکیزه . (گردان» (16)

و در نمازش بر آنها دعا کرده است آن جا که به مسلمانان نیز آموخته است که در دروهای خود بر او بگویند: بار خدایا بر محمد و خاندان محمد (ص) درود فرست چنان که بر خاندان ابراهیم درود فرستادی همانا تو ستوده و بزرگواری. حاکم از عبد الله بن جعفر بن ابو طالب، از پدرش نقل کرده است که او گفت: «همین که پیامبر (ص) دید رحمت پروردگار در حال نزول است، فرمود: ایشان را نزد من بخوانید، ایشان را نزد من بخوانید، صفیه عرض کرد: چه کسانی را یا رسول الله؟ فرمود: اهل بیت: علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) را. پس ایشان را آوردند، آن گاه

عبای خود را روی آنها افکند و بعد دستهایش را بلند کرد و گفت: بار خدایا اینان خاندان منند، پس بر محمد و خاندان محمد (ص) رحمتت را نازل فرما. و خداوند متعال این آیه را نازل . (فرمود: «خداوند اراده دارد تا از شما خانواده پلیدی را برطرف سازد و شما را پاك و پاکیزه گرداند.» حاکم گفته است: اسناد این حدیث صحیحاند (17)

3

### اهل سنت از شیعه در اعتقاد بر موروثی بودن امامت جلوتر است

و از همه این مطالب به دست مآید که اعتقاد پیروان اهل بیت (ع) به امامت بر خلاف تصور شیخ ابو زهره و دیگر علمای جمهور به دلیل وراثت نیست، بلکه امامت ایشان را به دلیل این که پیامبر (ص) آنان را برگزیده است، قبول دارند. و گزینش پیامبر (ص) ایشان را به رهبری مسلمانان به دلیل این است که خداوند آنان را از پلیدی کاملاً پاک داشته است و یا برای آن که ایشان در گفتار و رفتار از قرآن جدایی ناپذیرند. در فصل شانزدهم گفتیم که عامه (ناخود آگاه) همان افرادی هستند که به استناد روایات مندرج در کتابهای صحاح معتقد به وراثتند. این روایات دلالت دارند بر این که خلفا از قریشند و اجازه نمدهند، خلیفه از غیر قبیله قریش باشد، و شمار خلفا از قبیله قریش دوازده تن است و این خلافت تا وقتی که از مردم دو تن وجود داشته باشد باقی خواهد ماند. و ما در آن جا بیان کردیم که انحصار خلافت در میان قریش به زبان پیامبر (ص) تنها به دستور خداست. پس اگر آن انحصار به این دلیل باشد که مردم قریش خویشان دور و نزدیک پیامبرند، چون همه ایشان به همراه پیامبر (ص) دارای یک نیا به نام فهر بن کنانهاند، همین اعتقاد به وراثت است. و بلکه آن اعتقاد به وراثت گستردهتری است که قانون ارث اسلامی آن را نمیپذیرد. زیرا که آن عقیده، در حق رانتخویشاوندان دور را با نزدیکترین افراد به پیامبر (ص) برابر مبداند. و اگر انحصار خلافت در قبیله قریش با فرمانی از جانب خداست نه به سبب خویشاوندی مردم قریش با پیامبر (ص) بلکه به خاطر این که ایشان تنها از قریشند. یک نوع دعوت به اعتقاد بر برتری قبیلهای و حکومت اشرافی خواهد بود که در اسلام نفوذ یافته است. زیرا قوانین اسلام دعوت بر ایمان بر پایه برابری مسلمانان، با صرف نظر از قبیله، نژاد، جنس و وطن میکند. و البته گرامیترین ایشان را در نزد خدا پرهیزکارترین آنان مبداند

و اگر این دو نوع تفسیر برای احادیثی که به آنها اشاره شد غیر منطقی است، پس باید این احادیث نبوی به صورت زیر مورد استفاده قرار گیرند: خداوند خلافت را در میان قریش قرار داده است زیرا در میان قریش دوازده مرد به وجود آمده یا خواهد آمد که بر دیگر مسلمانان در دانش، پرهیزکاری و شایستگی برای رهبری برتری دارند، و اینان خلفای شرعی و قانونی هستند چه به حکومت برسند و یا مردم ایشان را از رسیدن به حکومت مانع شوند. و آنان خلیفهانند نه به دلیل خویشاوندی با پیامبر (ص) و نه برای این که ایشان از دودمان قریشند بلکه قرشی بودن و خویشاوندی آنان با پیامبر (ص) تصادفی است. همان طوری که پیامبر (ص) به این دلیل که از قریش بود و یا چون از اولاد هاشم بود، پیامبر نشد. هر چند که به تصادف از ایشان بوده است. بلکه به سبب شایستگیهای شخصی به نبوت رسید. و او پیامبر بود اگر چه هیچ کسی به رسالت او ایمان نیاورد

اگر مقصود از انحصار خلافت در قریش این باشد، در این صورت اعتقاد به وراثت نخواهد بود. و این توجیه منطقی با مذهب امامیه اثنی عشری هماهنگی دارد. ولیکن علمای سنت این تفسیر را قبول ندارند، بلکه به تفسیر اولی و یا دومی گرایش دارند، در صورتی که تفسیر اولی همان اعتقاد به موروثی بودن خلافت است که عامه آن را رد میکنند و شیعه را به آن عقیده متهم میسازند در حالی که شیعه از این عقیده بیزار است

4

### رهبری در فقه بتهایی، نمیتواند تضمینی در مقابل گمراهی باشد

اما اعتراض سوم شیخ ابو زهره بر این که نهایت چیزی که احادیث ثقلین بر آن دلالت دارد عبارت است از رهبری اهل بیت در فقه نه در سیاست و حکومت، نادرست است. هدفی که پیامبر (ص) در احادیث ثقلین آن را به صراحت بیان داشته است، این است که امامت اهل یتباعث ایمنی از گمراهی است. در صورتی که رهبری فقهی نمیتواند وقتی که قدرت در دست دیگران باشد. مسلمانان را در برابر گمراهی تضمین کند. زیرا بیشتر اوقات رهبری فقهی نمیتواند تعالیم خود را به دست مسلمانان برساند. چرا که رساندن تعالیم به دست مسلمانان، به صورت همگانی، نیاز به یک جو مثبت مناسب دارد تا امام بتواند سخنان خود را به میلیونها انسان اعلان و ابلاغ کند، همان طور که نیاز به کسانی دارد که تمام مردم را متوجه گفتههای آن امام، و باور داشت درستی آنها کند و تا وقتی که قدرت در دست غیر امام است، آن جو مثبت و آن زمینه ارشاد برای مردم امکان ندارد

البته خلفا که افرادی غیر از آن امامانی بودند که پیامبر (ص) مردم را بر عمل به قول ایشان ارشاد کرده است، به طبیعت خود مایل نبودند که آن امامان شاخص شوند. و علاقهای به گسترش معارف ایشان نشان نمیدادند. و گاهی سعی میکردند اقوال دیگر افراد، از پیروان خود را منتشر کنند، آن کسانی که انتظار مزاحمتی از طرف ایشان برای حکومت نمرفت، در صورتی که این افراد، در علم، مقام دوم را داشتند. منصور عباسی امام مالک خواست تا کتابی برای نشر در بین مسلمانان تالیف کند تا مرجعی عمده برای ایشان در مورد سنتها قرار گیرد. به امام جعفر صادق (ع) تکلیف انجام چنین کاری را نکرد با این که امام صادق (ع) استاد مالک بود. و مردم از عبد الله بن مسعود، زید بن ثابت، عبد الله بن عمر و ابن عباس بیشتر از علی بن ابی طالب (ع)، آموختند، با تفاوت زیادی که بین علی (ع) و این افراد در علم و دانش وجود داشت و استاد ابو زهره خود مطلب زیر را نقل میکند

در این جا لازم است، بیان کنیم که فقه علی (ع) فتواها و داوریهای او، به مقداری که با مدت خلافتش و نه حتی با مدتی که در آن به درس و فتوا، توجه داشت یعنی زمان خلفای راشدین پیش از خود، هماهنگی داشته باشد، در کتابهای اهل سنت نقل نشده است. در صورتی که تمام عمرش صرف فقه و علم دین شده بود، از همه اصحاب به پیامبر خدا (ص) نزدیکتر بود، زیرا از دوران کودکی همراه پیامبر (ص) بود، پیش از آن که آن گرامی (ص) مبعوث به رسالت شود، و این همراهی ادامه داشت تا وقتی که پیامبر (ص) به دعوت حق لبیک گفت. و از این رو لازم بود که در کتابهای سنت چندین برابر آن که از او نقل کردهاند نقل میشد. «و اگر بر عهده ماست تا علتی را که به خاطر آن بعضی از روایات علی و فقه او از نظر توده مسلمانان پنهان مانده است بشناسیم، پس مگوییم که حکومت اموی در مخفی داشتن آثار علی (ع) در مورد قضاوت و فتوا بطور قطع اثر داشته است. زیرا قابل قبول نیست که علی (ع) را روی منبرها لعن کنند ولی دانشمندان را به حال خود گذارند تا از علم او گفتگو کنند و از فتواها و گفتههایش بویژه در مورد اساس حکومت اسلامی برای مردم نقل کنند.» (18)

البته هر خوانندهای که نوشتههای علمای حدیث اهل سنت را بخواند، مبیند آنچه در آن کتابها از روایات ابو هریره و عایشه نقل شده است، دهها مرتبه بیشتر از روایات علی (ع) و دیگر عترت پاک است. و این مطلب، علی رغم آن است که ابو هریره در سال ششم هجری اسلام آورد، در حالی که علی (ع) از پیش از مبعث تا لحظه وفات پیامبر (ص) با آن حضرت بوده است، و علی رغم آن است که پیامبر (ص) اعلان فرمود علی (ع) دروازه شهر علم است (که مقصود از شهر، شخص پیامبر (ص) است) و هر کس آهنگ علم دارد باید از آن در وارد شود. و هر گاه استاد ابو زهره اقرار دارد که در کتابهای سنت، از علی (ع) کم روایت شده است و آن هم به دلیل سیاسی میباشد، پس منطقی بود که وی از حدیث نقلین این نتیجه گیری را بکند که این حدیث دلیل بر آن است که پیامبر (ص) از امت خود خواسته است تا از اهل بیتش نه فقط در مسائل فقهی بلکه در همه امور فقهی، سیاسی و حکومتی اطاعت کنند. البته پیامبر (ص) به اطلاع همه امت رساند که پیروی ایشان از قرآن و عترت آن بزرگوار باعث ایمنی از گمراهی است. پس اگر پیامبر وظیفه عترت را تنها در رهبری فقهی منحصر نکرد و به امت اجازه گزینش دیگران را برای خلافت ممداد، نقض غرضی میشد که آن حضرت در حدیث نقلین از آن سخن گفته بود که همان ضمانت در برابر گمراهی است

در حقیقت موقعی که مردم خلیفهای را از غیر عترت پیامبر (ص) انتخاب میکنند، در آن خلیفه زمامدار دینی و رئیس وقت واجب الاطاعه خود را مبینند. هر چند نظرها و فتواهایش بر خلاف راه و روش عترت باشد. و خلیفه انتخاب شده خود نیز معتقد است که اطاعتش بر مردم واجب است، بویژه که ظاهر قرآن هم این عقیده را تایید میکند: «ای کسانی که ایمان آوردهاید، خدا را اطاعت کنید، و از پیامبر (ص) و صاحبان امر از خودتان پیروی کنید. ... بلکه خلیفه انتخاب شده و مسلمانان معتقد میشوند که از جمله وظایف امام که خود از عترت است اطاعت از خلیفه میباشد. و به این ترتیب پیامبر (ص) مردم را به جای ایمن ساختن در برابر گمراهی به سرگردانی و هرج و مرج واداشته است، هنگامی که به ایشان مگوید از خاندانش پیروی کنند، و بعد به ایشان اجازه داده است که از کسی فرمان ببرند و اطاعت کنند که نه گفتارش با گفته ایشان و نه فرمانش با فرمان ایشان هماهنگی دارد. و تاریخ اسلام خود شاهد بود که یکی از خلفای راشدین به جای عمل بر پایه بزرگ خاندان عترت، علی بن ابی طالب مطابق نظر مروان بن حکم و یا کعب الاحبار رفتار مکرده است

و حقیقت این است که تاویلی که استاد ابو زهره پیشنهاد کرده است با ظاهر حدیث نقلین ناهماهنگ است. زیرا پیامبر (ص) در حدیث نقلین آشکارا بیان داشته است که هدفش وحدت رهبری است، زیرا او فرموده است، که آن دو گراندردی که رهبری در آنها مجسم است جدایی ناپذیرند. و او فرموده است که مسلمانان از اهل بیتش، چون اهل بیت او هستند، پیروی کنند، بلکه چون ایشان از قرآن جدا نمیشوند

و معنای این سخن آن است که رهبری قرآن و رهنمود عترت یکی است. و چون آنها با هم اختلاف ندارند و یکی از آن دو (عترت) مفسر دیگری (قرآن) است، و برای مسلمانان از حقیقت معانی و مقاصد آن پرده بر مدارد که پیروی آنها باعث ایمنی از گمراهی است و اگر احیانا عترت با قرآن مخالف بود، دیگر پیروی ایشان باعث ایمنی از گمراهی نمیشد. ولیکن خداوند مهربان دانا به پیامبر (ص) خبر داد که قرآن و عترت هرگز از هم جدا نمیشوند. پس ضمانت در برابر گمراهی از دیدگاه پیامبر (ص) در وحدت رهبری تجسم مییافت، نه در دوگانگی آن

هنگامی که پیامبر (ص) به مسلمانان اجازه انتخاب رهبری غیر از عترت را بدهد، وحدت رهبری و به همراه آن ایمنی از گمراهی از بین میرود. چرا که دوگانگی جای یگانگی را گرفته



است. پس برای این که هدف پیامبر (ص) یعنی همان ایمنی امت از گمراهی تحقق یابد، لازم است مقصود پیامبر (ص) رهبری فقهی، سیاسی و اداری عترت برای امت باشد تا از دوگانگی در رهبری که به جای این که باعث ایمنی از گمراهی باشد، به گمراهی مانجامد، اجتناب شود. پیش از این که بحث و گفتگوی با شیخ ابو زهره را پایان ببریم، لازم است در مورد یکی از گفتههای او بحث کنیم. وی میگوید: امکان دارد، شخصی با آگاهی کمتر در امور دینی عهددار حکومت شود به این دلیل که او دارای ویژگیهای مدیریت است که آگاهتر از او در امور دینی، فاقد آن ویژگیهاست. و پیامبر (ص) در زمان غیبت خود کسی را بر مدینه گمارد که سابقهای در فقه نداشت، و دیگر این که اگر سرپرستی ارتباط و پیوستگی با فقه داشت، مبنای سترهبران سپاه را نیز شامل میشد، با این که پیامبر (ص) اسامه را به سرپرستی سپاهی گمارد که در میان آنها ابو بکر و عمر بودند، در حالی که اسامه مقام فقهی ایشان را نداشت

البته آنچه که باعث شده است تا شیخ ابو زهره دچار چنین تصویری گردد، این است که او هدف اساسی در احادیث ثقلین را که پیامبر (ص) اعلان فرمود، یعنی تامین امت از گمراهی، فراموش کرده است. و اگر به آن هدف پیامبر (ص) توجه داشت، لازم بود که میان ولایتی محدود چون سرپرستی مدینه در مدت غیبت پیامبر (ص) و یا فرماندهی يك سپاه، با ولایت عمومی همچون خلافت فرق بگذارد. البته تعیین شخصی با بینش دینی کمتر بر ریاست سپاه و تولیت فردی از صحابه در مدت غیبت پیامبر (ص) بر مدینه تا وقتی که بزرگترین مقام زمامداری بر امت و سپاه، یعنی پیامبر (ص) متواند، خطاهای فرماندهان خود را اصلاح کند و در صورت گمراهی ایشان را به راه درست برگرداند. هیچ ضرر و زبانی به تضمین امت در برابر گمراهی نمرساند. اما رهبری عمومی برای امت که پیامبر (ص) منخواست باعث ایمنی از گمراهی باشد، اگر به کسی سپرده شود که دارای علمی محدود در تاول قرآن و سنت است، هرگز آن هدف تحقق پذیر نخواهد بود. زیرا اگر زمامداری از آن نوع گمراه شود، مقام رهبری بالاتر از او وجود ندارد تا بر او سیطره داشته باشد و وی را به راه درست برگرداند، چه او خود بالاترین مقام رهبری است. و هر گاه او در اجتهادش گمراه شود، تمام امت به همراه او گمراه گردند. و اگر کسی از افراد رعیت او که فقیهتر از او است، بخواهد او را به راه درست راهنمایی کند، و او بخواهد گوش به راهنمایی او ندهد، آن شخص دانایتر هیچ تسلطی بر او نخواهد داشت. در زمان خلافت عثمان، اتفاق افتاد که خلیفه چند مورد مرتکب اشتباه شد، امام علی (ع) و دیگر از شایستگان اصحاب خواستند تا او را به راه صواب برگردانند، و خلیفه نخواست به راهنماییهای ایشان توجه کند و ایشان توفیق نیافتند و در نتیجه امت گرفتار آشوبی شد که تا به امروز پیامدهای آن پایان نیافته است

علاوه بر آن سزاوار بود که ابو زهره در حدیث ثقلین بیشتر ژرف نگری میکرد. زیرا اگر پیامبر (ص) از طرف خداوند خبر مداد که اعضای خاندان پاکش از قرآن جدا نمیشوند، و ایشان به همراه قرآن باعث ایمنی از گمراهی، پس ایشان نمیتوانستند آنطور باشند مگر وقتی که بیش از دیگران از موهبت دانش و بینش برخوردار باشند. و با داشتن آن ویژگیها، لایقتر به داشتن مزایای مدیریت، حسن سیاست و داوری حکیمانانه گردند. ممکن است کسی بگوید: تا وقتی که مسلمانان از ایشان راهنمایی نگیرند و آنطوری که پیامبر (ص) خواسته است فرمان ایشان را نبرند، میان آن که هدف پیامبر (ص) از امامت اهل بیتش تنها در امور فقهی باشد، یا در برگزیده اداره امور نیز بشود هیچ فرقی در نتیجه وجود ندارد

پاسخ ما بر این گفتار آن است که بر عهده پیامبر (ص) بوده است، تا مسائل را برای امت روشن سازد و حجت را بر مردم تمام کند. پس اگر برای عترت تنها امامت فقهی را قرار داده است و به امت اجازه داده تا رهبر دینی وقت را از بین دیگران انتخاب کنند، در این صورت برای کسانی که از عترت فرمان نمبرند، دلیلی وجود داشت. در نتیجه تجویز پیامبر (ص) در مورد دوگانگی در رهبری، سرگردانی و هرج و مرج پیش مآدم. اما هنگامی که پیامبر (ص) وحدت رهبری دینی و زمامداری را اعلان میکند، و بعد مسلمانان، به عترت، آنطوری که پیامبر (ص) خواسته است، تمسک نمجویند، پس مسؤولیتبر عهده ایشان است نه بر پیامبر (ص). و این نظیر آن موردی است که پیامبری را خداوند میان مردم بفرستد ولی مردم به او ایمان نیاورند، در این صورت خداوند بر ایشان حجت خواهد داشت، و ایشان را بر خداوند حجتی نخواهد بود

و به هر حال، دلالت حدیث ثقلین بر رهبری عترت برای امت در تمام شؤون، نیازی به توضیح ندارد. و آنچه از استاد ابو زهره رسیده است، تنها يك توجیه میباشد و آن منحرف ساختن حدیث از معنی اصلی آن است. زیرا هدف پیامبر (ص) ضرورت پیروی از ثقلین است مطابق دستوری که از جانب خدا رسیده و او به وسیله وحی اطلاع یافته است که آنها هرگز از هم جدا نمیشوند. و معنای آن، رهبری عترت وی همانند رهبری خود آن بزرگوار است، یعنی همگانی و فراگیر است و بدور از دوگانگی که باعث اختلاف روش رهبری با قرآن است

اسلام دینی است که دین را از دنیا جدا نمسازد، و رهبری پیامبر (ص) يك رهبری دینی مقطعی نبود. و جز او زمامداری برای مسلمانان وجود نداشته است. بلکه پیامبر (ص) تنها کسی بود که امت را در تمام شؤون خود رهبری نمکرده است، و از خود مؤمنان سزاوارتر نسبتبه ایشان بوده است. و این بود آن مقامی که آن بزرگوار منخواست پس از وی برای عترتش وجود داشته باشد

این بود هدف ما از نقل حدیث ثقلین، و آن یکی از دو بخش اعلان پیامبر (ص) در غیبر خم بود. و حال وقت آن رسیده است تا از بخش دوم آن اعلامیه سخن بگوییم، این بخش همان حدیث

ولایت است

پنوشتها

. (ج 5 ص 328 شماره حدیث 3874 و در کنز العمال آمده است که نسایی به مثل آن از جابر در ج 1 ص 44 صحیح خود نقل کرده است) (المراجعات سید شرف الدین ص 1-14

این حدیث را متقی هندی در کنز العمال ج 5 (ص 23 حدیث شماره 356) نقل کرده است-2

ج 5 ص 329 شماره حدیث 3-3876

المستدرک ج 3 ص 109-4

المستدرک، ص 110-5

ج 15 ص 180 و امام احمد نیز همین طور از زید بن ارقم در ج 4 ص 367 نقل کرده است-6

ج 5 ص 181 زید بن ثابت این روایت را به دو طریق نقل کرده است-7

الغدیر مرحوم امینی ج 1 ص 17-8

المسند، ج 3 ص 17 و از او قریب به این عبارت را در ص 26 نقل کرده است-9

الغدیر ج 1-ص 27-10

المستدرک ج 3 ص 151-11

الغدیر مرحوم امینی ج 2 ص 301-12

الامام الصادق، ص 199-200-13

آیه 33-34-14

سوره آل عمران، آیه 38-39-15

المستدرک ج 3 ص 128-16

المستدرک ج 3 ص 128-17

الامام الصادق ص 162-18